

# درسهای یک تجربه تلخ

لنا

خرداد ۸۷

در جریان ضربه آذر ماه ۸۶ به جنبش دانشجویی نکات قابل تعمق بسیاری وجود دارد که نمی توان ونباید به سادگی و سطحی از آن عبور نماییم. هر چند در جریان مبارزات سیاسی در ایران و حتی بسیاری از مبارزات اجتماعی که رنگ و بوی سیاسی کمتری داشته باشند، سرکوب در جامعه ما به امری عادی تبدیل شده و بر این مبنا ممکن است سرکوب جنبش دانشجویی نیز روال معمول و جاری جامعه ما تلقی گردد، اما در کنه جریان مراسم آذر ماه، سرکوبها و جریانات درون زندان و پس از آن نکات بسیاری وجود دارد که ضروری است آنها را کندو کاو نموده و درسهای لازم از این تجربه تلخ را چه برای جنبش بطور کلی و چه برای جنبش دانشجویی بطور اخص بگیریم. عده ای بر این باورند که "دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تهران"، بدلیل سهل انگاری در رعایت نکات امنیتی و مخفی ضربه خورده و این نکته را بعنوان علت اصلی در صدر بحثشان قرار می دهند. اینکه جنبش دانشجویی و دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تهران به تلفیق کار مخفی و علنی نگاه واقعی نداشته اند مسئله با اهمتی است اما بهیچ وجه این نکته تعیین کننده نبوده چرا که مسئله کار مخفی و علنی و اتخاذ هر تاکتیکی بطور کلی ناشی از تبیین هر گرایشی از اوضاع و احوال جامعه، سطح مبارزه طبقاتی و به تحلیلشان از توازن قوا بر می گردد. در واقع دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب، جنبش و سطح مبارزه در دانشگاه را در چنان مدارجی می دیدند که در مقابل آن رژیم مستاصل و قادر به هیچ تحرک قابل توجهی نمی باشد. فعالیت علنی به درجاتی نه تنها در جنبش دانشجویی بلکه در روند مبارزه طبقاتی جامعه ما و جنبش کارگری به یکی از ضروریات پیشرفت مبارزه طبقاتی امروز تبدیل شده، اما حد و حدود و نوع نگاه به آن بر مبنای واقعیات موجود نکته ای تعیین کننده و بسیار با اهمیت است.

قبل از هر چیز باید نگاهی گذرا به فضای جنبش دانشجویی در چند سال گذشته داشته باشیم. پس از افول جنبش اصلاح طلبی در جامعه، جنبش دانشجویی نیز که قویترین پایگاه این جریان بورژوازی بود، دستخوش تناقضات بسیاری گردید، نتیجه چنین تناقضاتی رشد گرایش چپ و آشنایی با الفبای مارکسیسم بود. اما همه اینها برای اینکه جنبش دانشجویی قادر باشد در متن مبارزه جاری طبقاتی جامعه قرار بگیرد کافی نبود. اولاً، ویژگی های جنبش دانشجویی که عامل ذهنی در آن نقش قوی و پررنگی در مقایسه با جنبش کارگری دارد باعث شد زمینه برای رشد انواع سوسیالیسم غیر کارگری فراهم گردد. طبیعتاً بی تجربگی دانشجویانی که نسل اول گرایش چپ در این دوره جدید در دانشگاه بودند، نیز بستر مناسبی برای نفوذ گرایشات غیر کارگری بود. با توجه به وجود نیروهای جوان و پر شور، گرایشات آوانتوریست و اراده گرا، زمینه بیشتری برای رخنه در این جنبش داشتند. گرایشاتی که افقشان بر مبنای ایجاد دنیای مجازی و کسب قدرت با عده ای روشنفکر جدا از توده تعریف می شود، بر چنین موجی سوار شدند. همانطور که در دوران حکومت سلطنتی پایگاه اصلی چریکها در دانشگاه بود و فقط با رشد مبارزه طبقاتی در جامعه این گرایش تا حدود قابل توجهی کنارزده شد.

تشکل "دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تهران" می توانست ظرف مناسبی برای سازماندهی جنبش دانشجویی و پیوند آن با جنبش کارگری جامعه باشد. حتی با شکل گیری "شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" این دانشجویان به آن پیوستند و این امید را بوجود آوردند که جنبش دانشجویی به مبارزه طبقاتی جاری و فعالین جنبش کارگری نزدیک می گردد. اما در فاصله زمانی کوتاهی سردمداران گرایشی که این رابطه را با سمت و سوی ذهنی و سازماندهی نظامی خود شدیداً در تناقض می دیدند، با تزریق هر چه بیشتر ذهنی گرایی عامل جدایی این دانشجویان از شورای همکاری ... شدند. اما این فقط یک گام به عقب بود و کانالی که "حکمتیستها" در جنبش دانشجویی ایجاد کردند به همینجا خلاصه نشد. مبارزه دانشجویان حول مطالبات دمکراتیک برای آزادی های سیاسی در دانشگاه و دیگر مطالبات اجتماعی و اقتصادی می توانست قطب قوی در دانشگاه ایجاد نماید و حتی در همسویی با جنبش کارگری موثر واقع شود. اما نظریه پردازان حکمتیست بیکار نشستند و با تئوری بافی هایی در خصوص برجسته کردن

عامل ذهنی و مقدم دانستن آن بر عامل عینی، بیش از پیش جنبش دانشجویی را از جنبش کارگری و واقعیتها دور کردند. با توجه به اینکه آنها هیچ پایه و نفوذی در جنبش کارگری و حتی در میان فعالین جنبش کارگری نداشته و ندارند، نقش جنبش دانشجویی را در حد نیرویی که با توسل به "گارد آزادی" و بدون ارتباط با طبقه کارگر قادر است سد های موجود در روند تحولات اجتماعی را بشکند، تئوریزه کردند و دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب را در فضای مجازی قرار دادند. جنبشی دانشجویی که با همسویی و حمایت از جنبش کارگری از یکسو و از سوی دیگر با تکیه بر مطالبات دانشجویی قادر بود گرایش سوسیالیستی را در دانشگاه ایجاد نماید تبدیل به یک نیروی نظامی - سیاسی گردید. در چنین فضایی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تصور می کردند که هژمونی در دانشگاه در دست آنها است و بر همین مبنا تاکتیکها و برنامه ریزی هایشان طراحی می شد. در واقع آنها نه تنها دانشگاه را منطقه آزاد شده ای تصور می کردند، بلکه تلاش داشتند از طریق آن جامعه را نیز آزاد کنند. طبیعتا همه اینها نه با واقعیتهای توازن قوا در جامعه خوانایی داشت و نه با سطح مبارزه طبقاتی. آنها نمی توانستند درک کنند که دانشگاه با تمام ویژگیهایش، نمی تواند جدای از دیگر بخشهای جامعه و سطح مبارزه طبقاتی حرکت نماید. این واقعیت که انقلاب در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر است هر چه بیشتر توسط تئوری پردازانشان از اذهان دانشجویان زدوده می شد. آنها که محلات را مناطق تحت کنترل "گارد آزادی" ارزیابی می کردند و رهنمود می دادند که اطلاعاتی ها و حتی توزیع کنندگان مواد مخدر را باید از محلات بیرون بیندازیم، طبیعتا دانشگاه را ستاد جنگ و سنگر خود می دانستند. اما همانطور که لنین می گوید واقعیات سرسختند. این فضای مجازی ساخته و پرداخته شده تا چه مدت می توانست دوام بیاورد؟ تا کجا می شد هر روز اعلام نمود که منطقه ای را آزاد کرده ایم و در حال پیشروی هستیم؟ یکروز اعلام نمودند که اشنویه را تسخیر نموده ایم روز دیگر "گارد آزادی" در مریوان عملیات انجام می داد و یا "جاده جوجه سازی" را می بستند و بقول خودشان تا زمانی که آنها آنجا بودن نیروهای امنیتی رژیم و سپاه جرئت نمی کردند به آنها نزدیک شوند!! وقتی نیروهای حکومت که دهها پادگان با هزاران نیرو در کردستان دارند از "گارد آزادی" می هراسند، طبیعی است که در دانشگاه می توان "گارد آزادی" ایجاد نمود که قادر باشد حکومت

را سرنگون نماید!! اما به راستی همه اینها را تا کجا می توان ادامه داد؟ همه این خبر سازی ها چه مدت می تواند آدمهای ساده لوح را فریب دهد؟

با سوق دادن دانشجویان به عرصه کار تمام علنی، با تبدیل آنها به نیروهای شبه نظامی، با سوق دادن آنها به نیرویی گسسته از جنبش کارگری، با اتخاذ تاکتیکهای ماجراجویانه و چپ روانه، حکمتیستها از دانشجویان حد اکثر استفاده ابزاری را انجام دادند و در ضربه ای که بر این جنبش وارد شد سهم داشته اند. اما برخورد با این واقعه به دو صورت پیگیری می شود، یکی برخوردی است که اشتباهات را صرفا ناشی از اشتباهات تاکتیکی می داند و سعی دارد با کمرنگ جلوه دادن مسئله، طوری وانمود نماید که مثلا اگر فلان حرکت و یا جلسه طور دیگری برگزار می شد همه چیز به خوبی و خوشی به سر انجام میرسید. تقلیل دادن مسئله به موارد تاکتیکی و فنی تنها برای توجیه گرایش انحرافی مسلطی بر دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب است که استراتژی غیر واقعی و آوانتوریستیش شکست خورده است. بدون یک نقد همه جانبه و سوسیالیستی جنبش دانشجویی قادر نخواهد بود جایگاه واقعی و رادیکال خود را در جامعه بدست آورد و دقیقا بر همین مبنا است که حکمتیستها نسبت به هر نقدی در این زمینه که مطمئنا موقعیت آنها را شدیداً به خطر می اندازد و انداخته، چنین حساسیت نشان می دهند و عکس العملهای هیستریکی از خود بروز می دهند. اینکه رویکرد دانشجویان نباید تا بدین اندازه علنی می بود، تنها بخشی از واقعیت است اما حتی در زمینه تلفیق کار مخفی و علنی، مسئله بر سر نوع فعالیت در یک تشکل توده ای و یا حزبی است. اگر در یک ظرف تشکیلاتی توده ای فعالیت حزبی که با ماهیت و روند آن تشکل خوانایی ندارد، انجام گیرد و تشکل توده ای تنها محملی برای حزبی باشد که سوار بر تشکل توده ایست، این تشکل سرانجامی جز ناکامی و شکست نخواهد داشت. اینکه هر تشکل توده ای نیز دارای سمت و سوی سیاسی است که آنرا در نهایت به یکی از گرایشات سیاسی و طبقاتی جامعه مربوط می کند، با این مسئله که تشکل توده ای را به تشکل حزبی و حتی نظامی تبدیل نمایم، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. مبارزه طبقاتی عرصه های نبرد مختلفی دارد که متناسب با آنها می توانند تشکلهایی بوجود آیند و هر گونه جابجایی صوری این تشکلهای نتایج تراژیکی بار می آورند که نمونه بارز آن فعالیت دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تهران بود. اما حکمتیستها در راه

تبرئه خود حتی به ابراز اشتباهات تاکتیکی و فنی اعتراف نکرده بلکه وقایع ۱۳ آذر و بعد از آن را یک دست‌آورد نامیدند و سعی در رفع و رجوع ضرباتی که منجر به عقب نشینی جنبش دانشجویی شده است، دارند. آنها سعی دارند دانشجویانی را که بیش از توانشان مورد سو استفاده قرار گرفته اند و حالا دچار سرخوردگی شده اند را به قهرمانانی تبدیل نمایند تا بار دیگر بتوانند از آنها استفاده ابزاری نمایند. آنها بجای آنکه به واقعیات اشاره کنند و بگویند که از یک شکل دانشجویی چگونه "گارد آزادی" ساخته اند، با صدها تعریف و تمجید تو خالی راه فرار دیگری را ایجاد می کنند. در جریان ضربات پلیس به دانشجویان، نه تنها خود آنها بلکه بسیاری دیگر از دانشجویان لطمه دیدند و مورد پیگرد واقع شدند. اطلاعات گرفته شده از آنها موجب فراتر رفتن دامنه ضربه از جنبش دانشجویی شده و بسیاری از فعالین جنبش کارگری را نیز در بر گرفته است. حزب حکمتیستها که بر جنبش دانشجویی تاثیر گذار بود با تزریق مدام تئوری های ذهنی، تاکتیکهای اشتباه و سازماندهی آوانتوریستی سیر طبیعی جریان جنبش دانشجویی را وارد مدار دیگری کردند که نتیجه اش در حد یک فاجعه بود. حکمتیستها تنها راه فرار از نقد و بررسی وقایع را جو سازی و تهمت زدن دیده اند تا بدین وسیله دیگران را وادار به سکوت نمایند تا بلکه با گذشت زمان و بستن چشمها به روی واقعیات بتوان از آنها گذشت. اما تکامل مبارزه سیاسی و نظری در جامعه ما به چنان مدارجی رسیده که نمی توان با فرار به جلو برای آن سدی ایجاد نمود. نقدهای بسیاری توسط دانشجویان و از جمله دانشجویان سوسیالیست و ایرج آذرین انجام شده است که هر کدام در حد خود واقعیتهای بسیاری را بر ملا می کنند. باید بر این واقعیت مجددا تاکید نمایم که بدون نقدی همه جانبه و سوسیالیستی، بدون بررسی عوامل ضربه و درس گرفتن از تجربه ای که هر چند تلخ و دردناک است، جنبش دانشجویی قادر نخواهد بود در مسیر مبارزه طبقاتی جاری جامعه نقش موثری بیابد و این همان چیزی است که حکمتیستها را نگران نموده و باعث حمله و تهمت زدن به ایرج آذرین شده است. مقاله "اوضاع فعلی و گام های ضروری" که در سایت تریبون مارکسیسم چاپ شده حاوی نقد همه جانبه ای در رابطه با وقایع دانشگاه و انحرافات موجود است و به راستی خواندن آن برای هر دانشجویی که دغدغه فعالیت سیاسی را دارد ارزشمند است. اما در مقابل حکمتیستها که از برخورد نظری و سیاسی بامسئله وحشت دارند و

در این رابطه مستاصل شده اند شروع به تهمت زدن و فحاشی نموده اند که چرا این مقاله به خود اجازه داده وارد این مقوله شود و در این میان ایرج آذرین را به برخورد پلیسی متهم نموده اند. اما واقعیت این است که این قبیل برخوردها دیگر تاریخ مصرفشان گذشته. حکمتیستها که در جنبش کارگری هرگز نفوذی نداشته و ندارند، در کردستان با برخوردهای جدا از توده و ماجرا جویانه از یکسو و خبر سازی هایشان اندک هواداران خود را نیز از دست داده اند و تنها امیدشان به جنبش دانشجویی بود، که با برخوردهای تماما آوانتوریستی، ولونتاریستی و فرصت طلبانه ضربه بزرگی به این جنبش وارد آوردند و خودشان نیز از این جنبش تا حدود بسیاری منفک شدند. جنبش دانشجویی برای حکمتیستها آخرین حلقه ارتباطی با جامعه ایران بود که شکسته شده و بر همین مبنای هر گونه تهمت و افتزایی دست می زنند، تا شاید بتوانند آنها وصله پینه کنند. اما گرایش سوسیالیستی در جنبش دانشجویی برآمد نموده و با نقد و بررسی گذشته اش راه را برای آینده و پیشرویش باید هموار نماید. در واقع این مباحث نه بحث بین این حزب و آن حزب بلکه جدال بین واقعگرایی و ذهنی گرایی، سوسیالیسم و اراده گرایی، و انقلابیگری و ماجراجویی در جنبش دانشجویی است. بنا بر این فعالین جنبش دانشجویی با وارد شدن به این مباحث در نهایت دست آورد بزرگی بدست خواهد آورد که چراغ راه آینده است.

شکست گرایش فوق فقط مختص به وقایع دانشگاه نیست. همانطور که در مقاله "بحران کمونیستهای کارگری برآیند کدام واقعیت؟" گفته ام، آنها بر مبنای استراتژی ای که منصور حکمت طراحی کرد و قرار بود در فاصله زمانی کوتاهی با نیروی ۵ درصدی و کمتر از آن هم قدرت سیاسی را کسب نمایند، قرار بود کمونیستهای کارگری و از جمله حکمتیستها در یک شرایط بحرانی جنگی که امریکا به ایران حمله میکند همانطور که حکمت در سناریوی سیاه و سفید تئوریزه کرد قدرت را بگیرند. قرار بود با ده هزار نفر، همانطور که کورش مدرسی می گفت کاخ رفسنجانی و خامنه ای را بگیرند. قرار بود گارد آزادی نه تنها کردستان را آزاد نماید، بلکه از محلات هم که مثلا کنترل آنها را در اختیار داشت خارج، و شهر را به تصرف در آورد. شعار دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب - "نه به جنگ" - هم بر همین مبنای شعار روز دانشجویی قرار گرفت و سناریوی شکست کامل گردید. استراتژی ای که بر مبنای فضای جنگی

طراحی شده بود و وقوع جنگ و کسب قدرت در آن شرایط را اجتناب ناپذیر می دانست، در مغایرت کامل با واقعیات از آب در آمدند و در نتیجه پروسه شکست این گرایش تسریع شد. وقتی همه اینها همانند حبابهایی رنگارنگ یکی پس از دیگری ترکیدند، چیزی برای دفاع و توجیه باقی نمانده و بر همین مبنا است که آنها برای نجات خود حتی به تهمت و افترا نیز متوسل می شوند. چشم انداز جنگی که از نظر آنها قرار بود بوقوع بپیوندد، تنها یک تحلیل از میان مجموعه ای از تحلیلها نبود. بلکه مجموعه استراتژی این جریان در قطب بندی های سیاسی بود. استراتژی که همه تاکتیکها و برنامه هایش بر مبنای آن طراحی شده بود و تقریباً هم زمان با پروژه شکست خورده دانشگاه "دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تهران" شکست خوردنش اشکار شد. تمامی تاکتیکها، شعارها و دیگر فعالیتهای حکمتیستها بر مبنای جنگی که آنها پیش بینی می کردند و آنرا قطعی می دانستند طراحی می شد. آنها باران تهمت ها را به روی کسانی که واقع گرایانه شرایط و موقعیت را نه در راستای جنگ بلکه انقلاب کارگری می دانستند می ریختند. آنها به همراه بسیاری دیگر از سوسیالیستهای خرده بورژوا هر آنکس را که واقعگرا بود و در راستای مبارزه گام به گام طبقاتی حرکت می کرد به باد ناسزا می گرفتند و با آب و تاب جنگ مجازی و کسب قدرت در آنرا راه رهایی می دانستند. اما اکنون زمان قضاوت فرا رسیده و نه تنها فعالین جنبش دانشجویی بلکه همه فعالین سیاسی بی غرض می توانند ببینند که چه کسانی به مردم حقیقت را می گفت و چه کسانی خاک به چشم توده ها پاشیدند.

هر چند، وقایع دانشگاه از یکسو باعث عقب نشینی جنبش دانشجویی و ضربه خوردن آن شد، اما از سوی دیگر با بازنگری در آن و ایجاد رویکردی زمینی و واقعی می تواند نقطه عطفی در برآمد گرایش سوسیالیستی جنبش دانشجویی باشد. نباید اجازه دهیم جنبش دانشجویی یکبار دیگر وجه المصلحه فرقه ای قرار گیرد. نباید اجازه دهیم جنبشی که می تواند در خدمت پیشرفت مبارزه طبقاتی جامعه باشد، در راستای اهداف فرصت طلبانه مورد سواستفاده قرار گیرد.

لنا

خرداد ۸۷